

- ۲..... داد و ستد و معامله با کفار و مشرکین و مخالفین:
- ۲..... مقام اول: داد و ستد تسلیحاتی و ابزارهای جنگی
- ۲..... مقام دوم: معاملات غیر تسلیحاتی
- ۲..... ادله قاعده حرمت سیطره کفار بر مسلمانان
- ۲..... دلیل اول: آیه لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا
- ۲..... دلیل دوم: آیه الله العزه و لرسوله و للمؤمنين
- ۲..... دلیل سوم: آیه لتكون كلمه الله هي العليا
- ۲..... دلیل چهارم: آیه رحماء بينهم اشداء على الكفار
- ۲..... دلیل پنجم: آیه اعزه على الكافرين
- ۲..... نکته آیه شریفه لن يجعل الله:
- ۳..... ادله حاکمه یعنی چه؟
- ۴..... آیا لن يجعل الله می تواند این را جمع کند یا نه؟
- ۴..... جواب اول:
- ۵..... جواب دوم:
- ۵..... جواب سوم:
- ۵..... نکته آیه شریفه لن يجعل الله: احتمالات سیل
- ۵..... احتمال اول:
- ۶..... احتمال دوم:
- ۶..... احتمال سوم:
- ۶..... احتمال چهارم:
- ۶..... آیا می شود آن دو احتمال اول را هم با این جمع کنیم؟
- ۷..... نظر استاد:
- ۷..... اقوال در جمع کردن بین انشاء و اخبار
- ۷..... نظر استاد:

**داد و ستد و معامله با کفار و مشرکین و مخالفین:**

**مقام اول: داد و ستد تسلیحاتی و ابزارهای جنگی**

**مقام دوم: معاملات غیر تسلیحاتی**

در این مقام گفتیم که قبل از اینکه به بیان حکم مسأله پردازیم، خوب است که اصل نوع روابطی که باید بین مسلمان و کفار باشد و یکی دو قاعده ای که اینجا هست آن را به عنوان مقدمه مورد توجه قرار دهیم. بعد برگردیم به تعیین حکم مورد، مقدمه و قاعده عامه ای که در حوزه روابط مسلمان و کافر و جامعه اسلامی و غیر اسلامی حاکم است. یک قاعده مسلم بسیار مهمی وجود دارد و آن قاعده و حکم فقهی این است که هر چه که موجب سیطره کفار بر مسلمانان شود آن محرم است. و روی دیگر این سکه این است که هر اقدامی که موجب نفی این سیطره شود و مایه عزت و اعتلای جامعه اسلامی و مسلمانان شود واجب است. این دو حکمی است که روح فقه و شریعت همین را اقتضاء می کند.

**ادله قاعده حرمت سیطره کفار بر مسلمانان**

**دلیل اول: آیه لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا**

**دلیل دوم: آیه الله العزه و لرسوله و للمؤمنين**

**دلیل سوم: آیه لتكون كلمه الله هي العليا**

**دلیل چهارم: آیه رحماء بينهم اشداء على الكفار**

**دلیل پنجم: آیه اعزه على الكافرين**

این پنج آیه ای بود که اجمالاً در مورد آنها بحث کردیم. راجع به هر یک از این آیات بخصوص آیه اولی و ثانیه نکاتی هم بحث کردیم.

**نکته آیه شریفه لن يجعل الله:**

این است که این آیه شریفه در کلمات فقهی به آن استدلال شده برای یک قاعده ای که حاکم بر ادله اولیه است. مثل قاعده لا ضرر مثل قاعده لا حرج، چطور شما می گوئید قاعده لا ضرر و لا حرج یک اصل حاکم است. اصل

حاکم معنایش این است که فرض این است که یک سلسله احکام اولیه ای وجود دارد. این دلیل مفسر آنها است. و ناظر به آنها است. و آنها را تعمیم می دهد، یا تضییق می کند. قاعده لا ضرر و قاعده لا حرج از ادله حاکمه هستند بنابر آن تفسیر مشهور از این ادله، تفسیرهای دیگری هم مثل حضرت امام یا شیخ الشریعه در لا ضرر است. آنها را نمی گوید. روی دیدگاه مشهور می گویند اینها ادله حاکم است.

### ادله حاکمه یعنی چه؟

معنایش این است که لا ضرر می گوید که شارع یک احکامی را قرار داده، لا ضرر می آید می گوید این صد تا حکمی که من قرار داده ام هر جایی که موجب ضرری شد، دیگر اینجا حکم نیست. حکمهای لا ضرری را بر می دارد. یعنی این حکمهای ضرری را من بر می دارم. من صد تا حکم قرار دادم. این می آید می گوید هر کدام ضرری شد من می گویم نه! رفعش تشریحی می کند می گوید من حکم ندارم. یا صد تا حکم هر جایی موجب حرجی در شما هست. من می گویم لا حرج می آیم می گویم این را بر می دارم. تفسیر مشهور از این آیه شریفه این است که این آیه هم قاعده حاکمه ای را بیان می کند که ناظر به ادله دیگر است. یعنی فرض آیه این است. که صد تا حکم خداوند به نحو مطلق قرار داده است، یک قیدی می زند می گوید، این احکام اگر جایی موجب سیطره کافر بر مؤمن شد، من لن يجعل الله می گویم این حکم مرفوع است، برداشته شده است. این حکم را محدود می کند. مثلاً یکی از احکام اولیه حق حضانت است. مادر برای فرزند پسر تا دو سال و برای دخت تا هفت سال بنابر مشهور حق حضانت دارد. اما اگر این مادر کافر شد و این بچه مسلم شد. این آیه می گوید چون این موجب سیطره و ولایت کافر بر مسلم است من این را برداشتم. نمی شود کافر بر مسلم ولایت داشته باشد. یا فرض بگیرید دلیل می آورد می گوید که بچه و اینها ارث می برند. ولی اگر کافر شد. می گوید این ارث بردن نوعی سیطره است و حق است در اینجا می گوید من این حق را برداشتم. می گوید کافر از مسلم ارث نمی برد. یا پدر ولایت دارد ولی اگر بچه مسلم بود و پدر کافر بود. و چون ولایت پدر کافر بر فرزند مسلم، سیطره کافر بر مسلم است این آیه می آید می گوید که این قاعده، قاعده نفی سبیل است. کافر علی المؤمن می گوید که این ولایت را برداشتم. این تفسیری است که از این آیه شده است. می گویند به استناد این آیه ما یک قاعده ای داریم که نفی سبیل للکافر علی المؤمن است. و بنابر این این آیه می شود مثل لا ضرر مثل لا حرج. این یک رویکر آیه بود که آیه را دلیل مقید ادله دیگر قرار می دهد. و این آیه مبنا و مستند اصل حاکم بر ادله بشود. اما رویکردی که ما داشتیم و استفاده ای که ما از آیه کردیم. استفاده دومی بود. که این آیه خودش دارد یک حکم و اصل و قاعده اولیه در روابط بین مسلم و کافر را بیان می کند. که در روابط مسلم و کافر شما نباید اجازه بدهید کفار سیطره پیدا بکنند. و روابطتان را باید جوری تنظیم بکنید که نگذارید کفار سیطره پیدا بکنند. این استفاده ای که ما از آن کردیم.

بله می گفتیم این آیه می فرماید که هر اقدامی راه باز بکند برای کفار در سیطره برای مسلمین این اقدام حرام است. و به طبع آن هر چه که این را رفع و دفع بکند و عزت اسلامی را تعیین بکند واجب است. ما این مفاد را از آیه استفاده می کردیم.

### آیا لن يجعل الله می تواند این را جمع کند یا نه؟

یعنی در اینجا این آیه هم عنوان ثانوی دلیل حاکم است. هم دلیل اولیه است. خود لن يجعل الله بنابر احتمال اول حاکم بر صد تا حکم است که خداوند قرار داده است. ولی بنابر احتمال دوم خودش یک حکم اولیه ای است که روابط مسلم و کافر را می گوید. این دو چه نسبتی با هم دارند؟ و آیا می شود در این آیه هر دو را جمع کرد؟

#### جواب اول:

این است که حتی این معنای دوم هم به معنای اول بر می گردد. همان معنا است. این تفسیری که ما از این آیه کردیم با آن سازگار است و به همان بر می گردد. برای اینکه در این معنای دوم هم که ما می گوئیم شما حق ندارید اجازه بدهید سیطره بیابند بر مسلمانان و در نتیجه اگر سیطره هم دارند باید دفع و رفعش کرد. در حقیقت فرض این است که خود این هم مقید یک نوع احکام اولیه هست. فرض این است که احکام اولیه این است که حکم اباهه است. آدمها می توانند با همدیگر هر نوع رابطه ای داشته باشند. اصل اباهه است اصل جواز این روابط است. که کسی با دیگری معامله بکند با دیگری رابط انسانی و عاطفی بر قرار بکند. اینها اصل اباهه و جواز است ما یک حکم اولیه داریم به عنوان جواز و آزادی انواع روابطی که میان انسانها متصور است. این دلیلی که می گوید خدا برای کافر بر مؤمن راهی قرار نداده است. و نفی سبیل می کند به عنوان دلیل حاکم، می آید می گوید که این روابط آزاد شما تجارت شما، معامله شما، دوستی شما، رفاقت شما اینها اگر موجب سیطره می شود. من این را محدود می کنم. یعنی این هم ناظر به یک ادله اولیه هست و آن را محدود می کند. و حاکم بر آن ادله است. بنابراین معنایی که ما از آیه استفاده می کردیم که شما نباید کاری انجام بدهید که سیطره پیدا بکنند. این در دل همان معنای اول است. چیز جدایی نیست. یعنی به عبارت دیگر اگر شما معنای اول را جامع و کامل و خوب ببینید. می بینید این هم در دل آن نهفته است. اینجور نیست که دو حکم در آن آمده باشد. یکی حکم اصل حاکم ناظر به ادله اولیه باشد. یکی هم اصل جدیدی باشد که به عنوان اولی است و خودش تأسیسی است و کار به جای دیگر ندارد.

### جواب دوم:

این است که بر فرض که در این اشکالات فنی ببینیم، بگوییم این نمی تواند اباهه را بردارد. جواب دومش این است که اینجا، فقط بگوییم . آیه را نفی سبیل للکافر علی المؤمن می کند. به عنوان یک اصل حاکم، و نمی تواند شامل رفع اباهه و اینها باشد. به هر دلیلی بگوییم این معنای دوم نمی تواند در ذیل آن معنای اول بگنجد. اما بلا تردید این معنای دوم از فحوای آیه، استفاده می شود. یعنی اگر مدلول منطوقی آیه هم نباشد. مفهوم اولویت آیه همین بحث ما می شود. چرا؟ برای اینکه آیه می فرماید که خدا می فرماید من احکامی که قرار داده ام. هر جایی موجب سیطره بشود. من این احکام را بر می دارم. به طریق اولی شما نباید اجازه بدهید آنها سیطره پیدا بکنند در روابطتان. حتی اگر بگوییم این رافع حکم اباهه نمی تواند باشد. در این مواقع، اگر خدا می گوید که احکامی که موجب سیطره می شود. خودم هر حکم ولایت و حضانت که موجب سیطره می شود. این را به خاطر اینکه موجب سیطره می شود برداشتم و محدودش کردم. شما در روابط خودتان جایز است. اگر بگوییم که اینجا وجوب و اباهه جواز سیطره را نمی خواهد مستقیم بگوید. می گوییم نمی شود. خدا که دارد احکامش را مقید می کند. به شما اجازه داده که کاری بکنید که آنها سیطره پیدا بکنند قطعاً این حرام است. قطعاً واجب است که آن را دفع بکنید.

### جواب سوم:

این است که حالا فرض بگیریم که اینها دو معنا شد. به همدیگر بر نگشت. فرض بگیریم فحوا هم نباشد. اصلاً چه مانعی دارد که خود آیه هر دو معنا را با هم افاده کند. لن يجعل الله مثلاً در واقع یک دلیلی بیاید هم نسبت به یک بخشی از مدلولش دلیل حاکم باشد. و یک مدلول دیگری هم باشد. که خودش یک قاعده تأسیسی باشد. این هم وجه جدی نداریم که این را رفع بکند. و نفی بکند. جمع این دو تا معنا در یک مفهوم کلی ممکن و جایز است.

### نکته آیه شریفه لن يجعل الله: احتمالات سبیل

#### احتمال اول:

این است که مقصود از سبیل در اینجا، حجت یوم القیامه است. خدا برای کافر بر مؤمن راهی قرار نداده است. یعنی در قیامت کفار حجت و دلیلی علیه مسلمانها ندارند.

### احتمال دوم:

این است که خود حجت بالمعنی العام بگیریم. خدا برای کافر بر مؤمن راهی قرار نداده یعنی یک موضع برتر اعتقادی قرار نداده است. الموقف العقائدی مقصود از سبیل می باشد. اگر این دو معنا باشد یک حالت تکوینی دارد. یعنی اعتقادات اسلامی اعتقادات محکم و قرصی است. که راهی به خدشه آنها وارد نیست. و معنای اول هم این است که در قیامت راهی ندارند که آن یک امر تکوینی است.

### احتمال سوم:

این است که این سبیل نیست، یعنی خدا حکمی که موجب سیطره شود قرار نداده. مثل اینکه حکم ضرری قرار نداده حکم حرجی قرار نداده است. حکم سلطه ای کافر علی المسلم هم خدا قرار نداده است. احکام را مقید می کند.

### احتمال چهارم:

این است که در روابط مؤمن و کافر می گوید که شما حق ندارید راه سیطره را باز کنید. این حکم اولی به اصطلاح در واقع در روابط کافر مسلم و کافر می گوید.

این چهار احتمال در آیه می شود. ما احتمال سوم و چهارم را به هم بر گردانیدیم. یا گفتیم یکی است، یا اگر دو تا باشد، جمعش ممکن است. یا یکی منطوق است. یکی مفهوم است به جوابهایی که دادیم.

### آیا می شود آن دو احتمال اول را هم با این جمع کنیم؟

بعید نیست که بشود جمع کرد. برای آیه می گوید خدا سبیلی قرار نداده است. جمعش این است که بگوییم که این لن يجعل الله، هم نفی جعل تکوینی است. هم تشریعی، کمی خلاف ظاهر است. ولی مانع و اشکال عقلی ندارد که بیایم بگوییم. یک جمله هم جنبه تکوینی دارد. هم جنبه تشریعی. نسبت به المعنی الاول و الثانی نفی تکوینی یعنی نفی و جعل تکوینی است. خدا در عالم تکوین در قیامت، کفار بر مسلمانها راهی ندارند. مسلمانها سرافراز و آزاد و مستقل، و آنها اسیر و هیچ راهی ندارند. این یک واقعیت تکوینی در عالم قیامت است. معنای دوم هم یک اصل تکوینی است. که بحث اعتقادی و استواری عقائد است. این عقائد اسلامی از توحید و نبوت و اینها یک مجموعه عقائد استوار و مستدلی است. که به لحاظ واقعی کسی نمی تواند در این خلل کند. این هم یک امر تکوینی است. المعنی الاول و المعنی الثانی نفی جعل تکوینی است. اما در معنای سوم و چهارم می گوید. من حکمی که سبیل کافر بر مؤمن باشد ندارم. احکام را مقید کرده ام. یعنی ولایت کافر بر مؤمن را نفی می کنم. حضانت کافر بر مؤمن را نفی می کنم. ارث بردن کافر از مسلم را نفی می کنم. این یک بحث تشریعی است. جعل

حکم می کند. خبر از تکوین نیست اخباری نیست. معنای چهارم هم که جعل حکم است. نفی سیطره است. یعنی می گوید حرام است سیطره آنها، واجب است دفع سیطره.

آیا می شود این دو معنای اول که تکوینی است با آن دو معنای دیگر که انشائی است جمع کرد؟ این بر می گردد به بحثی که در اصول آمده است. که آیا یک جمله می تواند هم خبری باشد هم انشائی؟

### نظر استاد:

به نظر ما لا مانع من الجمع بینها. این لا مانع خودش مبانی دارد. باید ببینیم چه مبانی داریم به این سادگی نیست. المعنی الاول و المعنی الثانی اگر اتخاذ بشود و قرار بگیریم. جمله می شود لن يجعل الله اخباری. در قیامت یا همین دنیای عقاید خبر از امر تکوینی می دهد. یا عقاید استوار است و یا در قیامت موضوع مسلمانان درست است. اما معنای سوم و چهارم که به احتمال قوی یک معنا می شد و می شد به همدیگر بر گرداند. امر انشائی و حکمی می شد. آنوقت باید ببینیم که آیا می شود جمع کرد بین الانشاء و الاخبار یا نمی شود؟ در اصول اینجا چند مبنا است که من فقط اسمش را می برم. تفاسیرش در اصول است در جمله خبریه و انشائیه و در استعمال لفظ در اکثر از معنا آنجا بحث می شود.

### اقوال در جمع کردن بین انشاء و اخبار

۱. بعضی گفته اند از نظر صغروی جمله انشائی و خبری موضوع لهش یکی است. تفاوتش در خارج از حیطه وضع است. اگر کسی این را بگوید که تفاوت انشاء و اخبار در خارج از حیطه وضع است که بعضی از محققین این را می گویند. آنوقت این استعمال لفظ در اکثر از معنا نمی شود. و گاهی قرینه هم جایز است.

۲. جمع دیگری از محققین می گویند جمله خبری و انشائی دو موضوع له دارد. یکی حکایت از امر واقع است، وضع شده برای حکایت از یک واقعیت خارجی و یکی وضع شده برای ایجاد تشریعی و انشاء. آقای خوئی این را نمی گوید اولی را می گوید. آنوقت اگر این را دومی بگوییم که در موضوع له اینها تفاوت ما هوی و جوهری دارند. اینها می شوند دو معنا، آنوقت استعمال لفظ در اکثر از معنا می شود. استعمال لفظ در اکثر از معنا هم خودش دو نظر است، یکی اینکه مطلقاً اصلاً جایز نیست. یکی این است که با قرینه معینه ای جایز است.

### نظر استاد:

فکر می کنم خود روایات ذیل آیه هم نشان دهنده این است که می شود لفظ را در این دو معنا استعمال کرد. به نظر می آید. جمع اینها رو مبانی اصولی که ما در آیه پذیرفتیم به قرینه روایاتی که در ذیل آیه آمده که روایات ذیل آیه هم در بعضی روایات می گوید سبیل یعنی الحجه، معلوم می شود که می شود در آیه هم اینها را جمع کرد.

شماره ثبت: